

وحدت یا تعدد نوعی نفوس و تأثیر آن در علوم انسانی با محوریت آرای ابن سینا، ملاصدرا و آیت الله فیاضی

علیرضا عباسی

دانش آموخته کارشناسی ارشد فلسفه مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (رحمة الله علیه). قم. ایران.

Alireza31366@yahoo.com

احمد سعیدی

دانشیار گروه عرفان مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (رحمة الله علیه). قم. ایران.

ahmadsaeidi67@yahoo.com

محمد علی محیطی اردکان *

استادیار گروه فلسفه مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (رحمة الله علیه). قم. ایران.

hekmatquestion@gmail.com

چکیده

«انسان و کنش های او» به عنوان موضوع علوم انسانی دارای جنبه هایی متفاوت است که شناخت هر یک از این جنبه ها می تواند تأثیر بسزایی در هر یک از دو بعد توصیفی و توصیه ای علوم انسانی داشته باشد. یکی از این جنبه ها که کمتر به آن پرداخته شده و تأثیر آن در علوم انسانی کمتر مورد بحث قرار گرفته است، وحدت یا کثرت نوعی نفوس انسانی است. در این مقاله ابتدا سه دیدگاه در مورد وحدت یا کثرت نوعی نفوس انسانی بیان شده و با توجه به اختلاف افراد انسانی در حدوث و بقا، دیدگاه «کثرت نوعی نفوس در حدوث و بقا» مورد پذیرش قرار گرفته است. سپس نشان داده شده است که پذیرش وحدت یا کثرت نوعی نفوس در بعد توصیفی علوم انسانی تأثیرگذار است و از آنجاکه بعد توصیه ای علوم انسانی مبتنی بر بعد توصیفی بوده و حتی این دو، دو روی یک سکه هستند، تأثیرگذاری این مبنا در علوم انسانی توصیه ای نیز مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. با توجه به اینکه از میان اقوال، کثرت نوعی نفوس در حدوث و بقا مورد پذیرش قرار گرفته، نشان داده شده است که پذیرش این مبنا در هر دو جنبه توصیفی و توصیه ای

علوم انسانی تأثیرگذار بوده و باعث متفاوت شدن توصیه‌ها و توصیف‌ها دست‌کم در برخی از علوم انسانی مانند روان‌شناسی خواهد بود.

کلیدواژه‌ها: نفس، وحدت نوعی، کثرت نوعی، علوم انسانی توصیفی، علوم انسانی توصیه‌ای، علم‌النفس.

مقدمه

ترکیه نفس به‌عنوان یکی از اهداف مهم دین مبین اسلام و بعثت نبی مکرم اسلام معرفی شده است: «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» (جمعه: ۲): «او کسی است که در میان جمعیت درس‌نخوانده رسولی از خودشان برانگیخت که آیاتش را بر آن‌ها می‌خواند و آن‌ها را تزکیه می‌کند و به آنان کتاب و حکمت می‌آموزد». این هدف، خود مقدمه‌ای برای رسیدن به سعادت است: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا» (شمس: ۹): «هر کس نفس خود را پاک و تزکیه کرده، رستگار شده است». به‌منظور تحقق این هدف باید به اموری بسیار پرداخت که «کشف قواعد زندگی فردی و اجتماعی انسان‌ها» و «دستیابی به قوانینی عام برای تعلیم و ترکیه انسان‌ها» براساس این قواعد، از جمله آن‌ها به‌شمار می‌روند. اکنون پرسش این است که آیا قواعدی که با مطالعه جمعی از انسان‌ها به‌دست آمده، قابلیت تعمیم به دیگر انسان‌ها را دارد؟ اگر چنین باشد می‌توانیم براساس قواعدی که در مطالعات و بررسی‌های خود به آن‌ها رسیده‌ایم، یک روش را برای آموزش و پرورش همه افراد جامعه برگزینیم. هر پاسخی به این مسئله داده شود، باعث تغییراتی در علوم انسانی خواهد شد که این تغییرات را می‌توان در دو بُعد توصیفی و دستوری علوم انسانی پی گرفت.

در فلسفه اسلامی بحثی با عنوان «وحدت یا تعدد نوع انسان» مطرح شده است که می‌تواند برخی مبانی لازم برای پاسخگویی به این پرسش و نظایر آن را فراهم آورد. گرچه این بحث در کلام بسیاری از اندیشمندان مطرح شده (ابن‌سینا، ۱۳۷۵: ص ۸۱؛ صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۰، ج ۹: ص ۲۱؛ فیاضی، ۱۳۸۹: صص ۱۵۴-۱۵۱)، تأثیر این بحث در علوم انسانی مورد بررسی قرار نگرفته است.

آنچه در این مقاله به دنبال آن هستیم، پاسخ به این پرسش است که وحدت یا تعدد نوعی نفوس چه تأثیری در هر یک از ابعاد علوم انسانی دارد؟ طبعاً برای پاسخ به این مسئله باید به‌عنوان مقدمه درباره اصل وحدت یا کثرت نوعی نفوس انسانی و نیز ابعاد توصیفی و توصیه‌ای علوم انسانی بحث شود. فلاسفه در مورد بحث وحدت یا کثرت نوعی نفوس، نظرات متفاوتی ارائه کرده‌اند که در این مقاله به بررسی تحلیلی و انتقادی مهم‌ترین دیدگاه‌های مطرح یعنی دیدگاه‌های برخی فلاسفه مشاء، ملاصدرا و آیت‌الله فیاضی پرداخته می‌شود. در ادامه، بحث با مفهوم‌شناسی آغاز می‌شود.

مفهوم‌شناسی وحدت و کثرت نوعی

مفاهیم وحدت و کثرت از مفاهیمی هستند که نفس آن‌ها را به صورت بدیهی درک می‌کند. به همین دلیل تعاریفی که برای آن‌ها بیان شده است تعاریف لفظی هستند (طباطبایی، ۱۳۷۴: ص ۹۸). واحد یا حقیقی است و یا غیر حقیقی؛ واحد حقیقی واحدی است که وحدت، وصف خود شیء بوده و بدون واسطه در عروض، بر شیء حمل می‌شود؛ مانند آنکه وحدت وصف یک فرد از انسان قرار گیرد. در مقابل، اگر انسان و اسب به لحاظ حیوانیت، واحد شمرده شوند، واحد غیر حقیقی خواهند بود؛ زیرا در واقع این وصف، وصف «حیوانیت» بوده و با این واسطه بر انسان و اسب حمل می‌شود. وحدت غیر حقیقی به دو قسم تقسیم می‌شود که هر یک از این اقسام نیز به نوبه خود دارای تقسیماتی هستند:

- واحد بالخصوص که همان واحد بالعدد است و خود دارای تقسیمات دیگری است؛
 - واحد بالعموم که دارای دو قسم است: واحد بالعموم مفهومی و واحد بالعموم وجودی.
- با این توضیح، واحد نوعی، واحد غیر حقیقی، بالعموم و مفهومی است که تماثل نیز نام دارد (طباطبایی، ۱۳۷۴، صص ۹۹ و ۱۰۰). وحدت نوعی وحدتی است که به ماهیات تام نسبت داده می‌شود و افراد هر یک از این ماهیات که کثرت عددی دارند، واحد بالنوع نامیده می‌شوند (مصباح یزدی، ۱۳۶۶، ج ۱: ص ۳۲۰). به طور مثال، انسان، فرس و غیره ماهیاتی تام هستند و هر یک نوعی را تشکیل می‌دهند که با انواع دیگر متفاوت است. توضیح اینکه حیوان ماهیتی ناقص است که می‌تواند انسان، فرس و غیره باشد و با ضمیمه شدن فصل، این ماهیت، تام شده و تبدیل به یکی از انواع می‌شود (طباطبایی، ۱۳۷۴: ص ۱۸۴). همچنین، افراد ماهیت انسان که از یکدیگر متمایز بوده و دارای کثرت عددی هستند، به لحاظ نوع خود واحد هستند و واحد بالنوع نامیده می‌شوند. در مقابل وحدت نوعی، کثرت نوعی قرار دارد؛ برای نمونه، برخلاف دو فرد از شیر که واحد بالنوع بوده و در نوع حیوان مفترس وحدت دارند، انسان و شیر به لحاظ نوع کثیر بوده و هر یک دارای نوعی متفاوت از دیگری است.

بیان دیدگاه‌ها پیرامون وحدت یا کثرت نوعی نفوس

ابن‌سینا قائل به وحدت نوعی نفوس در حدوث و بقاست. ملاصدرا قائل به وحدت نفوس در حدوث و کثرت نوعی آن‌ها در بقاست و آیت‌الله فیاضی کثرت نوعی نفوس پیش از تعلق به بدن، در حدوث و بقا را اثبات می‌کند؛ اما به جهت اینکه وحدت یا کثرت نوعی داشتن نفوس پیش از تعلق به بدن‌ها تأثیری در بحث ندارد، به این قسمت از دیدگاه ایشان پرداخته نمی‌شود.

دیدگاه ابن سینا و بررسی آن

ابن سینا تمامی افراد انسان را در حدوث و بقا دارای نوعی واحد دانسته و اختلاف آن‌ها را ناشی از تفاوت بین اعراض می‌داند (ابن سینا، ۱۳۷۵: ص ۸۱؛ همو، ۱۴۰۵، ج ۲: ص ۱۹۸).
ابن سینا در بحث حدوث و قدم نفس، قائل به حدوث نفس به همراه بدن است و برای اثبات این مدعا به استدلالی تمسک می‌کند که در آن به وحدت نوعی نفوس اشاره شده است. این برهان را می‌توان به شکل زیر تقریر کرد:

مقدمه اول: اگر نفوس پیش از بدن‌ها موجود باشند، کثرت در آن‌ها راه نداشته و دارای وجود واحدی خواهند بود، زیرا کثرت اشیا به یکی از این دو جهت است: الف) به جهت ماهیت و صورت؛ ب) به جهت ارتباط و نسبت با ماده. فرض اول قابل پذیرش نیست؛ زیرا نفوس دارای ماهیتی واحد هستند و در نتیجه، کثرت نفوس باید به جهت ارتباط آن‌ها با ماده باشد. حال اگر فرض کنیم که نفوس انسانی پیش از بدن‌ها موجود بوده و فاقد ماده بوده‌اند، عاملی برای کثرت نفوس وجود نداشته و در این صورت باید حکم به واحد بودن نفوس کرد.

مقدمه دوم: تالی باطل است؛ یعنی کثرت نداشتن نفوس و وجود واحد داشتن آن‌ها قابل پذیرش نیست. زیرا هنگامی که دو بدن حادث می‌شوند، دو نفس در آن‌ها موجود می‌شود که این دو نفس از دو حال خارج نیستند:

الف- هر یک از این دو نفس قسمتی از آن نفس واحد هستند. این صورت قابل پذیرش نیست؛ زیرا در این صورت موجود واحدی که دارای مقدار نیست، قابلیت تقسیم خواهد داشت؛ درحالی که شیء فاقد مقدار قابلیت تقسیم ندارد.
ب- نفس با وحدتی که دارد در دو بدن موجود شده است که بطلان این صورت نیز واضح است.

پس در هر صورت، باید کثرت نفوس را پذیرفت و نمی‌توان رأی به وحدت نفوس داد.
نتیجه: نفوس پیش از بدن‌ها موجود نیستند (ابن سینا، ۱۴۰۵، ج ۲: ص ۱۹۸؛ همو، ۱۳۷۹، صص ۳۷۵ و ۳۷۶؛ همو، ۲۰۰۷م: ص ۹۷؛ همو، ۱۹۵۳م، ج ۲: ص ۱۳۴).
همان‌گونه که در بیان دیدگاه ملاصدرا خواهد آمد، استدلالی که وی برای اثبات مدعای خویش می‌آورد، اشکالی بر دیدگاه مشائین است؛ بنابراین، اشکال بر دیدگاه مشائین در ادامه و هنگام بررسی دیدگاه صدرالمتهالین بیان می‌شود.

دیدگاه صدرالمتهلین

ملاصدرا معتقد است افراد انسان در حدوث دارای نوع واحدی هستند؛ اما در بقا تبدیل به انواع مختلفی می‌شوند. وی در مواردی به این مدعا تصریح کرده و از آن برای پاسخ به برخی شبهه‌ها بهره برده است (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۰، ج ۹: صص ۲۱ و ۲۲۵؛ همو، ۱۳۸۶: ص ۲۲۳؛ همو، ۱۳۸۱: ص ۳۳۲؛ همو، ۱۳۶۳: ص ۴۷۸). دلیل او بر این مدعا را می‌توان به شکل زیر تقریر کرد: مقدمه اول: افراد انسان در بقا ملکات مختلفی کسب می‌کنند.

مقدمه دوم: کسب ملکات مختلف باعث حصول صور مختلفی برای افراد انسان می‌شود. صورت هر نوع، همان فصل اوست که نسبت به حمل، به شرط لا لحاظ شده است. توضیح اینکه می‌توان جهت اشتراک، هر یک از انواع را به صورتی لحاظ کرد که جزئی از کل ماهیت بوده و قابل حمل بر آن نباشد که در این صورت ماده نامیده می‌شود و می‌توان آن را به صورت ماهیت ناقص و غیرمحصل لحاظ کرد که در این صورت قابل حل بوده و جنس نام می‌گیرد. همچنین، می‌توان جهت اختصاص، هر یک از انواع را به جزئی از کل ماهیت لحاظ کرد که در این صورت، قابل حمل نبوده و صورت نام دارد و می‌توان آن را به صورت متمم جزء مشترک لحاظ کرد که در این صورت، قابل حمل بوده و فصل نام دارد.

نتیجه: افراد انسان در بقا صور مختلفی را کسب می‌کنند. این نتیجه به عنوان مقدمه قیاسی دیگر قرار گرفته و استدلال این‌گونه ادامه می‌یابد: مقدمه اول: افراد انسان در بقا صور مختلفی را کسب می‌کنند.

مقدمه دوم: نوعیت نوع به صورت آن است. توضیح اینکه انواع مادی به لحاظ افعال و آثار دارای اختلاف هستند. مبدأ این اختلاف ماده و جسمیت این انواع نیست؛ زیرا تمامی انواع مادی در این دو مشترک هستند. همچنین، نمی‌توان اعراض را مبدأ این اختلاف دانست؛ زیرا خود اعراض نیز به جوهری منتهی می‌شوند که اگر این جوهر همان جسم باشد، به جهت اشتراک انواع در جسمیت، اختلاف آثار توجیه نمی‌شود. در نتیجه، مبدأ این اختلاف امری جوهری است که باعث تنوع اجسام شده و صورت نوعیه نام دارد (طباطبایی، ۱۳۷۴: صص ۶۱ و ۷۳).

نتیجه: افراد انسان در بقا دارای انواع متفاوتی از یکدیگر می‌شوند.

پس نفوس انسانی هر چند در حدوث دارای نوع واحدی هستند، با خروج از قوه به فعل، بسته به فعلیتی که کسب کرده‌اند، به انواع متعددی مانند ملائکه، شیاطین، سیاح و بهایم تبدیل می‌شوند (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۶: ص ۲۲۳). ملک بودن یا شیطان بودن یا بهیمة بودن یا سبع بودن جنس برای انواع متعدد هستند. اگر گاهی تعبیر انواع در مورد این صورت‌ها به کار می‌رود، منظور نوع

اضافی برای جنس انسان است نه نوع حقیقی یا نوع اخیر.

نقد و بررسی

ملاصدرا برای اثبات تعدد نوعی نفوس در بقا، به تفاوت انسان‌ها در صفات و خصوصیات افراد انسان در بقا استدلال می‌کند؛ اما باید به این مطلب دقت شود که این استدلال علاوه بر اثبات تعدد نوعی نفوس در بقا، تعدد نوعی آن‌ها در حدوث را نیز ثابت می‌کند. زیرا افراد انسان علاوه بر تفاوت در بقا، در حدوث و بدو تولد نیز دارای صفات و خصوصیات متمایز از یکدیگر هستند. در نتیجه، علاوه بر متعدد دانستن نفوس انسانی در بقا، باید به تعدد نوعی آن‌ها در حدوث نیز حکم کرد و به همین دلیل، علاوه بر دیدگاه مشائین، دیدگاه ملاصدرا نیز پذیرفته نیست.

دیدگاه آیت‌الله فیاضی

استاد فیاضی برای اثبات کثرت نوعی افراد انسان در حدوث و بقا، به اختلاف نفوس در کیفیات نفسانی تمسک کرده و این استدلال را با دو تقریر متفاوت ارائه داده است. در تقریر نخست، مغایرت بین کیفیات نفسانی و نفس پذیرفته شده است و در تقریر دوم، بار د این مغایرت، بر کثرت نوعی داشتن نفوس استدلال شده است (فیاضی، ۱۳۸۹: صص ۱۵۴-۱۵۱). این برهان به شرح زیر تقریر می‌شود:

۱. نفوس انسانی در کیفیاتی مانند زیرکی و کودنی متفاوت‌اند؛
 ۲. کیفیات نفسانی مزبور برای هر نفسی به عین وجود نفس موجودند؛ زیرا این کیفیات اعراض نفس بوده و اعراض شئون جوهرند؛
 ۳. چون کیفیات نفسانی به عین وجود نفس موجودند، اختلاف آن‌ها دلیل اختلاف نفوس است؛ نتیجه: نفوس از لحاظ نوعی اختلاف دارند (فیاضی، ۱۳۸۹: صص ۱۵۳).
- آیت‌الله فیاضی به اثبات کثرت نوعی داشتن نفوس پیش از تعلق به بدن نیز می‌پردازد که به دلیل عدم تأثیرگذاری در این بحث، به این مطلب پرداخته نمی‌شود.

دیدگاه برگزیده

در بیان دیدگاه برگزیده باید گفت:

۱. با توجه به اشکال ملاصدرا بر مشائین، دیدگاه ایشان مبنی بر وحدت نوعی نفوس، خواه در حدوث یا بقا مردود است.

۲. استدلال ملاصدرا برای اثبات کثرت نوعی نفوس در بقا، در مورد کثرت نوعی نفوس در حدوث نیز جاری است. بر این اساس، دیدگاه ملاصدرا مبنی بر وحدت نوعی نفوس در حدوث نیز قابل پذیرش نیست، هر چند دلیل او بر تعدد نوعی نفوس در بقا پذیرفتنی است. ۳. دیدگاه آیت‌الله فیاضی دارای سه بخش است که دلیل ایشان بر تعدد نوعی نفوس در هنگام تعلق به بدن‌ها و پس از آن قابل پذیرش است. در نتیجه، باید نفوس انسانی را هنگام حدوث و در بقا دارای انواع متعددی دانست.

تأثیر وحدت یا کثرت نوعی نفوس در علوم انسانی

علوم انسانی در مقابل علوم طبیعی و علوم پایه است و در این پژوهش به معنای مجموعه‌ای از دانش‌هاست که هر کدام از آن‌ها با محوریت بررسی انسان و کنش‌های او در صدد توصیف، تبیین، تفسیر، پیش‌بینی، ارزشیابی و کنترل آن‌هاست (شریفی، ۱۳۹۳: ص ۱۱۵). برای علوم انسانی اهداف متعدد و متفاوتی مانند درک منطقی رفتار انسان، مشاهده و درک الگوهای کلی رویدادهای انسانی و روابط بین آن‌ها بیان شده است (دلاور، ۱۳۸۰: ص ۱۹). توجه به این نکته نیز لازم است که از یک‌سو، علوم انسانی به منظور شناخت انسان و رفتارهای او برای جهت‌دهی به رفتارهای انسان پایه‌ریزی می‌شوند و از سوی دیگر، هدف از خلقت انسان، رسیدن او به سعادت ابدی است. در نتیجه، علوم انسانی نیز باید به نحوی تدوین شوند که انسان را در رسیدن به این هدف یاری کنند. برای رسیدن به این هدف، علوم انسانی دو وظیفه مهم را بر عهده خواهند داشت: توصیف رفتارها و کارهای اختیاری انسان و توصیه به تقویت، اصلاح یا تغییر رفتارها و کارهای اختیاری؛ به عبارت دیگر، علوم انسانی دارای دو بعد توصیفی و توصیه‌ای هستند. هر یک از این دو بعد دارای اهمیتی ویژه هستند و توجه به یک بعد بدون در نظر گرفتن بعد دیگر، مانع از نیل به اهداف علوم انسانی خواهد شد (شریفی، ۱۳۹۳: ص ۱۰۲). البته همان‌گونه که بیان خواهد شد، در حقیقت بعد توصیه‌ای و بعد توصیفی دو روی یک سکه هستند و به صورتی که در ابتدا تصور می‌شود، از هم متمایز نیستند. همچنین، باید توجه شود که آنچه در پی آن هستیم، اثبات تأثیر وحدت یا کثرت نوعی نفوس به صورت فی‌الجمله و دست‌کم در برخی علوم انسانی است نه به صورت بالجممله و تمامی این علوم و معیار این تأثیر نیز ایجاد تغییر در هر یک از ابعاد توصیفی و توصیه‌ای این علوم است.

تأثیر در ابعاد توصیفی علوم انسانی

«توصیف» دارای دو معنای خاص و عام است. توصیف به معنای عام شامل تعریف، توصیف

به معنای خاص، تبیین، تفسیر و پیش‌بینی می‌شود و در این مقاله منظور از توصیف، توصیف به همین معنای عام است؛ بنابراین، علوم توصیفی به بخش‌هایی از علوم گفته می‌شود که به تعریف، توصیف، تبیین، تفسیر و پیش‌بینی پدیده‌ها و روابط علی و معلولی میان آن‌ها می‌پردازد. در مقابل علوم توصیفی، رشته‌های علمی که براساس یافته‌های علوم توصیفی به صدور دستورالعمل اقدام می‌کنند، علوم توصیه‌ای نامیده می‌شوند (مصباح یزدی، ۱۳۹۲: ص ۵۶).

به نظر می‌رسد بعد توصیه‌ای و توصیفی علوم به معنایی که گاهی تصور می‌شود، متمایز از هم نیستند و بعد توصیه‌ای هم نوعی توصیف است؛ یعنی انسان دو نوع دانش دارد:

۱. دانشی که مستقیماً توصیف یک پدیده است و به صورت غیر مستقیم به انسان می‌گوید اگر آن پدیده واقعی را می‌خواهد، باید در فلان مسیر حرکت کند. مثلاً وقتی فیزیکدان می‌گوید آب ترکیبی از اکسیژن و هیدروژن است، مستقیماً دربارهٔ افعال انسان اظهار نظر نمی‌کند، ولی به صورت غیر مستقیم به او می‌گوید اگر به دنبال دست یافتن به آب است، باید اکسیژن و هیدروژن را با هم ترکیب کند. بر این اساس، حتی در فیزیک هم یک نوع توصیه نسبت به رفتارهای اختیاری انسان مطرح است، ولی این توصیه نه مستقیم، بلکه غیر مستقیم است.
۲. دانشی که مستقیماً توصیف رابطه واقعی میان یک رفتار واقعی انسان با یک هدف واقعی قابل تحقق برای انسان را بیان می‌کند.

در هر حال، این مطلب قطعی است که یکی از ابعاد علوم انسانی، بعد توصیفی آن‌هاست. در این بعد، رفتار انسان در مواجهه با محرک‌های مختلف درونی و بیرونی به دقت مطالعه و تحلیل می‌شود تا بتوان رفتارهای آینده را به صورت صحیح پیش‌بینی کرد یا بتوان نسبت به تقویت و تثبیت رفتارهای صحیح و تغییر و اصلاح رفتارهای ناهنجار اقدام کرد.

طبیعی است هنگام ورود به علوم انسانی، هر چه شناخت پژوهشگر از ابعاد وجودی انسان و تفاوت انسان‌ها نسبت به یکدیگر بیشتر باشد، توصیف دقیق‌تری از رفتارهای ظاهری او در مواجهه با محرک‌های درونی و بیرونی به دست می‌آورد و البته هر توصیفی بالقوه یا بالفعل متضمن نوعی توصیه است.

به عبارت دیگر، باید با مبانی انسان‌شناختی دقیق‌تری وارد علوم انسانی شد تا توصیف‌های دقیق‌تر و توصیه‌های مفیدتری داشت؛ برای مثال، در روان‌شناسی مباحثی به نام تیپ‌های شخصیتی وجود دارد که شبیه مبحث تعدد انواع انسان و شاید از متفرعات آن است. پژوهشگران دانشگاه مینه‌سوتا متوجه شدند تشابه زیادی در رفتارهایی نظیر نوع لباس پوشیدن و غیره میان دو قلوهایی که سال‌ها از هم دور بودند، وجود دارد. اکنون با مشاهده این رفتارها نوبت به توصیف به معنای عام (تجزیه و تحلیل و تبیین و توصیف به معنای خاص) می‌رسد (اتکینسون و دیگران، ۱۳۸۱:

صص ۳۴۸-۳۴۴). طبق نظر این پژوهشگران، هر شخصی از بسیاری جهات مانند اصل رشد، هشیاری و غیره مانند دیگر افراد است؛ در عین حال، از جهات دیگری با افراد دیگر تفاوت دارد (اتکینسون و دیگران، ۱۳۸۱: صص ۳۴۸-۳۴۴). به طور مثال، هر شخصی الگوی متمایزی از توانایی‌ها، باورها و غیره دارد که باعث تمایز این شخص از دیگر افراد می‌شود. این الگوهای متمایز و اختصاصی تفکر، هیجان و رفتار را می‌توان شخصیت نامید. درک هر چه بهتر شخصیت افراد در مواردی مانند مشاوره ازدواج و غیره کارگشاست. به طور مثال، تقسیم‌بندی دانش‌آموزان یک مدرسه با توجه به قدرت ادراک آن‌ها، احراز قدرت مدیریت یک شخص برای اعطای شغل‌هایی که به چنین توانایی‌ای نیاز دارند و غیره را می‌توان از فواید شناخت تیپ‌های شخصیت دانست.

از آنجاکه افراد با تیپ‌های شخصیتی متفاوت دارای ویژگی‌های متفاوتی هستند، توصیفی که از رفتار آن‌ها انجام می‌گیرد نیز متفاوت بوده و توصیه‌ای که به آن‌ها می‌شود دارای تفاوت خواهد بود. به طور مثال، صحبت کردن در یک جمع کاری است که به ظاهر میان افراد مختلف مشترک است؛ اما اگر ویژگی‌های افراد درون‌گرا و برون‌گرا را مدنظر قرار دهیم، توصیف ما از این رفتار نسبت به شخص درون‌گرا و برون‌گرا متفاوت خواهد بود.

در اینجا به دنبال اثبات صحت یا ابطال این ادعاها نیستیم؛ چراکه حتی اگر این قبیل ادعاها اشتباه باشند، باعث توجه به این نکته می‌شوند که توجه به تفاوت‌های افراد، باعث دقیق‌تر شدن توصیف‌های ما می‌شوند. به طور مثال، تصمیم‌گیری‌های شخصی که دارای احساسات زیاد است به احساسی بودن متصف می‌شود و به همین دلیل، انتخاب او برای شغل‌هایی مانند قضاوت و غیره صحیح نیست.

بحث تعدد انواع نیز از این جهت شبیه به بحث تیپ‌های شخصیتی روان‌شناسان است. اگر افراد انسان دارای انواع متعددی باشند که هر نوع دارای حالات و امیالی متفاوت با نوع دیگر است، باید در علوم انسانی مانند روان‌شناسی به این مطلب توجه داشت و توصیف‌ها و توصیه‌های این علم را نیز بر این اساس ارائه کرد. همان‌گونه که در رفتاری مشابه صحبت کردن در یک جمع، دو نوع توصیف نسبت به شخص درون‌گرا و برون‌گرا وجود دارد، عمل اخلاقی مشابه مانند پرداختن به مادیات نیز نسبت به شخصی که دارای نوع ملکی است با شخصی که دارای نوع بهیمی است متفاوت خواهد بود. به همین دلیل، پذیرش هر یک از نظریات ابن‌سینا، ملاصدرا و استاد فیاضی مقتضی عمل طبق آن نظریه، در توصیف نسبت به تجارب مشاهدتی انسان در علوم انسانی می‌شود. شایان ذکر است که تشابه این دو بحث به معنای یکسانی آن‌ها نیست. حتی اگر همه انسان‌ها را نوع واحد بدانیم، باز هم ممکن است معتقد به تیپ‌های شخصیتی متنوع شویم. توضیح آنکه

در فلسفه بین تعدد اجناس، تعدد انواع و تعدد اشخاص تفاوت وجود دارد؛ قطعاً بین انسان و غیرحیوان تعدد اجناس وجود دارد و نیز بین انسان با سایر حیوانات، تعدد انواع وجود دارد ولی تعدد اجناس وجود ندارد. همچنین، به طور قطعی می‌توان گفت که بین انسان‌ها تعدد اشخاص وجود دارد. اکنون اختلاف بین فیلسوفان در این نکته است که آیا بین خود انسان‌ها تعدد نوعی وجود دارد یا خیر؟ براساس دیدگاه صدرالمتألهین، انسان‌ها نه تنها با سایر حیوانات اختلاف نوعی دارند، با یکدیگر در مرحله بقا نیز، اختلاف نوعی دارند، در حالی که آیت‌الله فیاضی معتقد است که انسان‌ها در مرحله حدوث (قبل از ورود به دنیا) نیز با یکدیگر اختلاف نوعی دارند.

با توجه به این توضیحات، اگر منظور روان‌شناسان از تیپ‌های متعدد شخصیتی، تعدد اشخاص و اصناف نوع واحد انسانی باشد، با مبنای فلسفی ابن‌سینا هم سازگار است. اما اگر منظور ایشان، بدون اینکه خود متفطن باشند، تفاوت نوعی میان انسان‌ها باشد، این دیدگاه را فقط در چهارچوب دیدگاه‌های صدرالمتألهین و استاد فیاضی می‌توان پذیرفت و تبیین کرد.

در صورت پذیرش مبنای فلسفی صدرالمتألهین یا استاد فیاضی می‌توان تیپ‌های شخصیتی را به صورت‌های دیگری هم تحلیل کرد، مثلاً می‌توان گفت رفتارهای مشابه دوقلوها صرفاً به دلیل شباهت ژنتیکی آن‌ها نیست. به طور مثال، اگر مبانی شناختی انسان را به صورت ثابت و قطعی از روشی غیر از روش تجربی که روش ظنی است به دست آوریم، می‌توانیم در تحلیل‌های خود به صورت دیگری سخن بگوییم. مثلاً با توجه به مبانی شرعی و عرفانی و فلسفی می‌توانیم به صورت ثابت و قاطع بگوییم:

۱. یک عامل خاص مانند اقتصاد یا مسائل جنسی در شکل‌گیری شخصیت انسان‌ها مؤثر نیست، بلکه مجموعه عواملی مؤثر در شخصیت انسان هستند: «رُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَ الْبَنِينَ وَ الْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ» (آل عمران: ۱۴): «محبت امور مادی، از زنان و فرزندان و اموال هنگفت از طلا و نقره و اسب‌های ممتاز و چهارپایان و زراعت، در نظر مردم جلوه داده شده است». برخی از عوامل مؤثر در شکل‌گیری شخصیت انسان به قرار زیر هستند:

- زن‌های پدر و مادر یا به تعبیر قدیمی، عِرْق و چه بسا، طینت؛

- محیط و شرایط مکانی و زمانی تولد شخص؛

- شرایط محیطی و مکان و زمان رشد شخص: «وَرَوَى فَضِيلُ بْنُ عُثْمَانَ الْأَعْوَرُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّهُ قَالَ: مَا مِنْ مَوْلُودٍ يُولَدُ إِلَّا عَلَى الْفِطْرَةِ فَأَبَوَاهُ اللَّذَانِ يَهُودَانِهِ وَ نَصْرَانِهِ وَ يَمَجَّسَانِهِ» (ابن بابویه، ۱۴۱۳ق، ج ۲: ص ۴۹): «هر مولودی بر فطرت زاده می‌شود و این پدر و مادر او هستند که وی را یهودی و نصرانی و مجوسی بار می‌آورند».

- اختیار: «وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى» (نجم: ۳۹): «و اینک برای انسان بهره‌ای جز سعی

و کوشش او نیست»، «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بَقِيَهُ حَتَّىٰ يَغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» (رعد: ۱۱): «خداوند سرنوشت هیچ قومی را تغییر نمی‌دهد مگر آنکه آنان آنچه را در خودشان است تغییر دهند».

- عوامل مشترک در همه انسان‌ها، به دلایلی نظیر وجود شهوت و غضب در انسان و نیز مانند آیاتی عام درباره ویژگی‌های انسان مانند عجز بودن، ضعیف بودن و غیره وجود دارد.

۲. تشابه رفتاری بعضی از دوقلوها و تشابه رفتاری بعضی از انسان‌ها که هیچ‌گونه نسبت ظاهری با هم ندارند، می‌تواند به هر یک از عوامل فوق مربوط و مستند باشد، همان‌گونه که در غیر از دوقلوها انسان‌هایی وجود دارند که شبیه هم لباس می‌پوشند و شبیه هم رفتار می‌کنند. البته انسان‌هایی که در عوامل بالا بیشتر به هم شبیه باشند، گفتار و کردارشان هم شباهت بیشتری به هم دارد: «وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةً كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ» (بقره: ۱۱۸): «افراد ناآگاه گفتند: چرا خدا با ما سخن نمی‌گوید؟ یا چرا آیه و نشانه‌ای برای خود ما نمی‌آید؟ پیشینیان آن‌ها نیز همین‌گونه سخن می‌گفتند؛ دل‌ها و افکارشان مشابه یکدیگر است؛ ولی ما آیات و نشانه‌ها را برای اهل یقین روشن ساخته‌ایم». حاصل آنکه:

۱. اگر براساس مبنای ابن‌سینا، که معتقد به تعدد انواع درمورد انسان نیست، تجربه مشاهده‌ی خود را تبیین و توصیف کنیم، باید بگوییم اختلافات همگی ظاهری و عارضی هستند و به ذات شخص بر نمی‌گردند و آنچه به ذات شخص بر نمی‌گردد باید دلیلی خارج از ذات داشته باشد که به اختیار شخص باز نمی‌گردد. روشن است که معنای این سخن این نیست که اختیار انسان هیچ تأثیری در شکل‌گیری شخصیت او و تفاوت او با سایر انسان‌ها ندارد، بلکه معنایش این است که اگر رشته‌ی افعال اختیاری و اختیارهای هر انسانی را دنبال کنیم به یک عامل غیراختیاری می‌رسیم؛ زیرا تا وقتی که انسان مطابق ذات خود رفتار می‌کند، به دلیل مشترک و یکسان بودن ذاتش مثل دیگران رفتار می‌کند تا اینکه یک عامل ارثی یا محیطی یا غیره سبب می‌شود که ذات او عوارضی متفاوت با اعراض دیگران پیدا کند و شخصیت او با شخصیت دیگران متفاوت شود و از این به بعد هر اختیاری که انجام می‌دهد، متناسب با این شخصیتی است که بخشی از آن مثل شخصیت دیگران است و بخشی از آن بر اثر عوامل غیراختیاری متمایز از شخصیت دیگران است.

برای فهم تفسیر پیش‌گفته از دیدگاه ابن‌سینا باید به این نکته اساسی توجه داشت که از منظر بیشتر فلاسفه، هر انسانی خواه‌ناخواه چیزی را انتخاب می‌کند که مطابق علم او، مفید به حال شخصیت او باشد. به اصطلاح، ترجیح بلا مرجح محال است و انسان همواره خیر را (یعنی آنچه را بهتر برای خود تشخیص دهد) انتخاب می‌کند (مصباح یزدی، ۱۳۶۶، ج ۲: ص ۱۳۰). بنابراین، اگر شخصیت

انسان‌ها یکسان باشد، همواره (مانند فرشتگان) یکسان رفتار می‌کنند، هرچند همگی در رفتارهای خود اختیار دارند. بنابر این دیدگاه، تفاوت رفتار دو انسان به اصل اختیار آن‌ها بر نمی‌گردد، بلکه ناشی از نوع شخصیت آن‌هاست. حال، اگر خود شخصیت را هم به لحاظ ذات و ذاتیات از ابتدای پیدایش یکسان بدانیم و صرفاً پاره‌ای از اعراض مفارق آن را مختلف در نظر بگیریم، باید قبول کنیم که تفاوت‌ها در همه رفتارهای متفاوت انسان‌ها به همان اعراض مفارق آن می‌گردد. اکنون این نتیجه را به این نکته فلاسفه اضافه می‌کنیم که علت اعراض مفارق، امری غیر از ذات و ذاتیات است (سبزواری، ۱۳۶۹، ج ۱: ص ۴۳۲)؛ بنابراین، منشأ اختیارهای متفاوت انسان‌ها نه ذات آن‌هاست، نه ذاتیات آن‌ها و نه حتی اصل اختیار آن‌ها (قدرت انتخاب و گزینش آن‌ها)؛ ذاتی که به دلایل ارثی و محیطی به صورت خاصی شکل گرفته، خواه‌ناخواه، رفتارهای خاصی نشان می‌دهد و حتی اگر گاهی از رفتار خود پشیمان می‌شود، باز هم بر اثر نوع شخصیت اوست.

۲. براساس دیدگاه صدرالمآلهین، که اعتقاد دارد افراد انسان در حدوث دارای نوع واحدی هستند و در بقا به جهت کسب ملکات مختلف تبدیل به انواع مختلفی می‌شوند، باید گفت اختلافات بین افراد انسان ریشه در ذات آن‌ها دارد. طبق این دیدگاه افراد مختلف با اختیاری که دارند، افعال مختلفی را انجام داده و ملکات متفاوتی را کسب می‌کنند که این ملکات به نوبه خود در انجام افعال بعدی تأثیرگذار است. پس از شکل‌گیری هر ملکه‌ای، افعال متناسب با آن به سادگی از شخص صادر می‌شود و تغییر آن ملکه به جهت آنکه ریشه در ذات شخص دارد دشوار خواهد بود، اما محال نیست (صدرالدین شیرازی، ۱۳۴۱: ص ۲۰۲).

۳. براساس دیدگاه استاد فیاضی که انسان‌ها را از ابتدای پیدایش یعنی قبل از ورود به دنیا، ذاتاً متنوع و متعدد می‌داند، باید انسان را دارای شاکله‌های متفاوتی دانست که خاستگاه اختلاف بین افراد است. تفاوت‌هایی که حتی در زمان نوزادی بین افراد مختلف انسان وجود دارد ناشی از این تفاوت در شاکله است.

توجه به بحث تعدد انواع انسان هم در توصیف سطحی و هم در توصیف عمیق کنش‌ها تأثیرگذار است. به طور مثال، راست‌گویی عملی است که هم از انواع ملکی انسان صادر می‌شود و هم از انواع بهیمی؛ اما با توجه به این دو نوع متفاوت، توصیف سطحی و عمیق این واکنش در این دو شخص یکسان نیست. در توصیف سطحی این واکنش گفته می‌شود شخصی که دارای نوع ملکی است به آسانی راست‌گویی را بر دروغ‌گویی ترجیح می‌دهد و میل به انجام این کار در او شدید است؛ در حالی که شخصی که دارای نوع بهیمی است ممکن است برای دفع کوچک‌ترین ضرر یا به دست آوردن کوچک‌ترین منفعت، دروغ‌گویی را بر راست‌گویی ترجیح دهد و به همین

دلیل، ممکن است گفته شود راست‌گویی با میل کامل شخص انجام نشده است. همچنین، در توصیف عمیق این واکنش این‌گونه گفته می‌شود که راست‌گویی شخصی که دارای نوع ملکی است، امری متناسب با ذات او بوده و در شرایطی که با راست‌گفتن احتمال رسیدن ضرر به شخص می‌رود، طبیعتاً وی باید راست‌گویی را بر دروغ‌گویی ترجیح دهد؛ درحالی‌که این امر در شخصی که دارای نوع بهیمی است بالعکس است و طبیعتاً چنین شخصی باید برای دفع ضرر، دروغ‌گویی را بر راست‌گویی ترجیح دهد و به همین دلیل در توصیف عمیق، این احتمال مطرح می‌شود که این شخص شاید از این کار خویش مقصدی نهفته دارد که در ظاهر آن را نشان نمی‌دهد.

براساس آنچه گذشت، علوم انسانی به مطالعه حالات و رفتارهای انسان‌ها می‌پردازند و پذیرفتن هر یک از دو دیدگاه کلی «وحدت یا کثرت نوعی نفوس» در توصیف‌های موجود در این علوم مؤثر است. به‌طور مثال، طبق کلام ابن‌سینا، همه افراد انسان دارای نوع «حیوان ناطق» هستند و اموری مانند میل به مادیات در یک شخص و عدم تمایل یا تمایل اندک به مادیات در شخص دیگر، تنها تفاوت در اعراض این دو است. در مقابل، ملاصدرا معتقد است انسان در بقا تبدیل به انواع متعددی مانند ملانکه، شیاطین، سبع و بهایم خواهد شد. طبق این کلام، هم شخصی که دارای نوع ملک است به مادیات گرایش دارد و هم شخصی که تبدیل به نوع بهایم شده است؛ اما به دلیل تفاوت هدف این دو نوع، توصیف رفتار این دو شخص یکی نخواهد بود. توضیح این‌که اگرچه دو شخص به مادیات گرایش دارند، این دو توصیف متفاوت از دو شخص ارائه خواهد شد: - شخصی که دارای نوع ملکی است به مادیات گرایش دارد؛ اما چون هدف اصلی وی در زندگی رسیدن به سعادت اخروی است، استفاده وی از مادیات و گرایش وی به این مطلب نیز در راستای رسیدن به آن هدف است. میل به مادیات در چنین شخصی در طول میل به سعادت اخروی است و به همین دلیل اگر در جایی میل به مادیات را با سعادت اخروی متعارض ببیند، گرایش به مادیات را اشتباه می‌داند. طبعاً دست‌کشیدن از این امر مادی و پرداختن به امری که با سعادت اخروی او تناسب دارد برای چنین شخصی راحت است؛ زیرا میزان علاقه او به مادیات به اندازه میزان علاقه او به سعادت اخروی نیست.

- در مقابل، شخصی که به نوع بهیمی تبدیل شده و زندگی اخروی را باور ندارد یا به هر دلیلی به دنبال تأمین سعادت اخروی نیست، به مادیات گرایش دارد. از آنجاکه هدف اصلی چنین شخصی رسیدن به سعادت دنیوی و کسب لذات در این دنیا است، استفاده او از مادیات نیز برای رسیدن به چنین هدفی است. چنین شخصی یا منکر سعادت اخروی است و یا اهمیت دنیا در زندگی او بیشتر از زندگی اخروی است. از آنجاکه این شخص به دلیل باور نداشتن به سعادت اخروی، تعارض

مادیات با سعادت اخروی را بی معنا می داند یا در مقام تعارض، استفاده از مادیات را مقدم می کند، دلبستگی شدیدی به هر نوع لذت مادی خواهد یافت و تنها در صورتی که بهره بردن از یک امر مادی را با امر مادی بزرگ تر متعارض ببیند، آن را رها خواهد کرد.

در اینجا ممکن است این سؤال پیش بیاید که طبق هر دو دیدگاه، میل به مادیات در هر دو شخص دارای نوع ملکی و بهیمی وجود دارد و همچنین، طبق هر دو دیدگاه، دلبستگی شخص دارای نوع ملکی به مادیات ضعیف تر از دلبستگی شخصی است که تبدیل به نوع بهیمی شده است؛ در نتیجه، پذیرش هر یک از دو دیدگاه تأثیری در نحوه توصیف ما از افراد انسان ندارد. برای پاسخ به این مسئله باید به این نکته توجه کرد که اگر قائل باشیم تفاوت میل به مادیات در اشخاص امری عرضی است، آن را امری خارج از ذات شخص دانسته ایم و در صورتی که قائل باشیم این تفاوت به علت تفاوت در نوع است، آن را امری ذاتی دانسته ایم. این امر هم تفاوت در توصیف رفتار شخص است و هم از آنجاکه تلاش برای تغییر امری ذاتی است و تغییر ذات باید بسیار بیشتر از تلاش برای تغییر امری عرضی باشد، توصیه هایی که در این زمینه انجام می شود نیز متفاوت خواهد بود.

۴. علت نیاز به تلاش بیشتر برای تغییر امری ذاتی، ملکه شدن این امر برای انسان است. همان گونه که ملاصدرا می گوید، قول و فعل در ابتدا اثر اندکی در نفس داشته و به اصطلاح، حال هستند؛ اما پس از تکرار افعال و اقوال، آثار آن ها در نفس پابرجا شده و تبدیل به ملکه می شوند. ملکات به علت همین اشتداد، منجر به حصول صورتی می شوند که دارای اثر خاص خود است (صدرالدین شیرازی، ۱۳۴۱: ص ۲۰۲). به طور مثال، کیفیات نفسانی خاص در صورت اشتداد یافتن، تبدیل به ملکه یعنی صورت نفسانی ای خواهند شد که مبدأ آثار مختص به خود است و به سبب این صورت است که فعل مناسب با آن به سهولت انجام می گیرد.

این ملکات تأثیرات متفاوتی در زندگی انسانی داشته و در شئون مختلف زندگی او تأثیرگذارند. اگر وجود این اثرات و سپس اشتداد تدریجی آن ها نباشد، انسان قادر به فراگیری صناعات و حرف نبوده و تعلیم و تأدیب اطفال نیز بی فایده خواهد بود. شاهد تأثیر این ملکات در نفس انسانی این است که تأدیب انسان بالغ به سختی انجام می گیرد؛ زیرا صفات حیوانی در او مستحکم شده است؛ در حالی که نفس انسان غیر بالغ مانند صفحه ای خالی است که نقش صور در آن ها به راحتی انجام می گیرد (صدرالدین شیرازی، ۱۳۴۱: ص ۲۰۲).

حاصل آنکه اگر همانند ابن سینا، میل به مادیات را از امور عرضی بدانیم، این امر نه ملکه، بلکه حال است و برای اصلاح یا تغییر آن به تلاش کمتری نیاز داریم؛ اما اگر همانند ملاصدرا، این امر را ناشی از نوع انسانی بدانیم، به دلیل ملکه شدن آن، به تلاش بیشتری جهت اصلاح یا تغییر آن نیاز مندیم.

تأثیر تفاوت مبنای وحدت یا تعدد انواع در ابعاد توصیفی در علوم می مانند اخلاق و روان‌شناسی بسیار روشن‌تر از دیگر علوم است. توضیح اینکه اگرچه در علوم می مانند اقتصاد نیز رفتارهای مربوط به این حوزه توصیف شده و توصیه‌هایی مطابق با آن‌ها انجام می‌شود؛ اما به دلیل عدم فعالیت اقتصادی افرادی مانند کودکان، علم اقتصاد توصیف و توصیه‌ای نسبت به رفتار آن‌ها ندارد؛ در حالی که از این جنبه شمول علمی مانند علم اخلاق و علم روان‌شناسی بیشتر از علم اقتصاد بوده و تأثیر آن‌ها در زندگی افراد واضح‌تر است.

اگرچه در بسیاری از برنامه‌ریزی‌ها چندان توجهی به تفاوت بین افراد نمی‌شود، اما به معنای نادیده‌گیری کامل این تفاوت‌ها در جوامع امروزی نیست. به طور مثال، گرچه در برنامه‌ریزی‌های آموزشی به تفاوت تیپ شخصیتی دانش‌آموزان چندان توجهی نمی‌شود، اما می‌توان در یک تقسیم‌بندی، مدارس را به سه دسته تقسیم کرد: مدارس که مخصوص دانش‌آموزان با بهره‌هوشی بالا هستند؛ مدارس که عموم دانش‌آموزان در آن به تحصیل می‌پردازند و مدارس که جهت آموزش به کودکان استثنایی تشکیل شده‌اند. همچنین، توانایی درک مفاهیم مختلف در سنین مختلفی برای انسان حاصل می‌شود. این امر موجب تفاوت توصیف افراد مختلف شده و این تفاوت توصیف به‌نوبه خود در توصیه نسبت به افراد نیز تأثیرگذار خواهد بود. برای مثال، اگر درک مفاهیم انتزاعی در سن ده سالگی باشد، آموزش مطالبی که حاوی چنین مفاهیم هستند، برای کودکان کمتر از این سن صحیح نیست و هدف مطلوب از آموزش را تأمین نمی‌کند.

به‌منظور برنامه‌ریزی آموزشی صحیح، توجه به تفاوت دانش‌آموزان هم‌سن در بهره‌هوشی، توجه به تفاوت درک مفاهیم در سنین مختلف و دیگر تفاوت‌های تأثیرگذار در این زمینه ضرورت دارد. به طور مثال، نمی‌توان برای دانش‌آموزی که دارای بهره‌هوشی بالاست همان برنامه آموزشی را اجرا کرد که دانش‌آموز استثنایی از آن بهره می‌برد.

تأثیر در ابعاد توصیه‌ای علوم انسانی

همان‌گونه که گفته شد، توصیه به تقویت، اصلاح یا تغییر یک رفتار در انسان، مشروط به توصیف دقیق از اوست و می‌توان ادعا کرد که توصیه‌ها صرفاً در نوع تعبیر متمایز از توصیف هستند نه در حقیقت و هویت خود.

همان‌گونه که در مثال گرایش به مادیات گفته شد، پذیرش یا عدم پذیرش تعدد نوعی انسان، در نحوه توصیف ما از گرایش شخص به مادیات تأثیر دارد. اگر طبق کلام ابن‌سینا، تعدد نوعی افراد انسان را نپذیرفته و تمام افراد را دارای ماهیتی واحد بدانیم که اموری مانند گرایش به مادیات

از اعراض او هستند، توصیه‌ای برای درمان این مشکل خواهیم داشت و اگر طبق کلام ملاصدرا، معتقد باشیم تکرار افعال باعث حصول ملکه‌ای در جان انسان شده و نوع او را تغییر می‌دهند، توصیه‌ای متفاوت را برای درمان این مشکل ارائه خواهیم کرد. در صورت پذیرش کلام ابن‌سینا، در روند درمان یک رذیله اخلاقی یا نابهنجاری اجتماعی تقریباً انتظارات مشابهی را از افراد مختلف خواهیم داشت و تفاوت این امور عرضی را چندان مهم تلقی نخواهیم کرد؛ اما اگر کلام ملاصدرا مورد پذیرش قرار بگیرد، برای درمان یک رفتار از انسان دارای نوع ملکی و انسان دارای نوع سبع، انتظار یکسانی نخواهیم داشت و توصیه‌هایی که برای درمان این دو نوع انجام می‌شود نیز متفاوت خواهد بود. برای مثال، نمی‌توان از شخصی که دارای ملکه سبعی است انتظار داشت در همان مدت زمانی رفتار خود را اصلاح کند که شخص دارای نوع ملکی رفتار خود را اصلاح کرده است؛ زیرا گرچه هر دو دارای رفتار مشابهی هستند، این رفتار برای شخصی که دارای نوع سبعی است ملکه بوده و اصلاح آن نیاز به زمانی بیشتر و تلاشی مضاعف دارد، اما برای شخصی که دارای نوع ملکی است، به اصطلاح حال بوده و برای اصلاح آن زمان کوتاه‌تر و تلاش کمتری نیاز است.

با توجه به این مطلب، نمی‌توان یک توصیه را در مورد تمامی افراد کارگشا دانست. برای مثال، نمی‌توان برای درمان دنیاگرایی یک توصیه را هم برای انسان دارای نوع ملکی و هم برای انسان دارای نوع بهیمی ارائه کرد. این مطلب در برخی از روایات نیز مدنظر قرار داده شده است. به طور مثال، گرچه عفو و گذشت یکی از کمالات بزرگ اخلاقی است که در آیات و روایات فراوانی به آن توصیه شده است؛ اما باید دقت کرد که در همه شرایط و نسبت به تمام افراد نمی‌توان توصیه به عفو کرد. در روایتی از حضرت علی (علیه‌السلام) این‌گونه آمده است: «الْعَفْوُ يَفْسِدُ مِنَ اللَّيْمِ بِقَدْرِ اَصْلَاحِهِ مِنْ الْكَرِيمِ» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۷۴: ص ۴۱۹): «بخشش به همان اندازه که شخص بزرگوار را اصلاح می‌کند، شخص فرومایه را تباہ می‌گرداند». طبق این روایت، به علت متفاوت بودن روحیات دو شخص، یک رفتار مشابه دارای آثاری متفاوت در آن دو خواهد بود: عفو نسبت به انسانی که دارای کرامت است باعث اصلاح او خواهد شد، اما نسبت به انسانی که از کرامت به دور است، باعث گسستخ‌تر شدن او در انجام کار اشتباه خواهد شد. باید خطای انسان کریم نادیده گرفته شود تا زمینه جبران این خطا برای او فراهم شود و با خطای انسان پست برخورد شود تا به دنبال تکرار اشتباه خود نباشد؛ به عبارت دیگر، علم اخلاق که یکی از علوم انسانی است، مثالی است برای این مطلب که برای رسیدن به یک هدف، گاهی باید دو راه متفاوت و دو توصیه مختلف را برگزید؛ زیرا تفاوت بین افراد مقتضی استفاده از یک توصیه برای همگی نیست.

علت اثر متفاوت یک توصیه در دو شخص این است که هر شخصی طبق شخصیت نظام‌یافته

خویش و به تعبیری، طبق شاکله خود عمل می‌کند و اعمال انسان، نشانگر باطن او هستند. انسانی که سعی در صداقت و درستکاری دارد، دارای باطنی پاک و ملکی است و انسانی که دروغ را پیشه خود کرده، دارای باطنی کدر و سبعی است. (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۳: ص ۳۳۰). انسان نیکوکار به دلیل طبیعت خود، توصیه به اصلاح را می‌پذیرد و انسان تبهکار به دلیل ذات خویش، توجهی به این توصیه نداشته یا این توصیه اثری در او نخواهد داشت. چنین شخصی به دلیل ذات ناپاک خود، تنها به دنبال اغراض مادی و شهوانی است و اصلاح رفتار چنین شخصی بسیار مشکل است (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۰، ج ۹: ص ۲۲۷).

هرچه شناخت از طبیعت انسان بیشتر باشد، توصیه‌هایی که برای تقویت، اصلاح یا تغییر رفتار او انجام می‌شود نیز دقیق‌تر خواهد بود و توجه به تفاوت افراد در ذات، بسیار مهم‌تر از توجه به تفاوت افراد در برخی حالات است؛ زیرا این ذات انسان است که منشأ حالات مختلف اوست و توجه به ریشه بسیار مهم‌تر از توجه به ثمره است. اگر برای یک توصیه توجه به چنین تفاوت‌هایی مهم باشد، توجه به تفاوت افراد انسان در ذات خود دارای اهمیتی به مراتب بیشتر و بالاتر خواهد بود؛ زیرا تفاوت انسان‌ها در ذات بسیار عمیق‌تر و مؤثرتر از تفاوت انسان‌ها در صفات است. به عبارت دیگر، بحث تعدد نوعی انسان می‌تواند پایه‌ای برای بحث‌هایی مانند تیپ‌های شخصیت افراد، صفات اخلاقی متفاوت آن‌ها و غیره باشد و نحوه نگاه و توصیف ما از انسان و توصیه‌های ما به او را به کلی دگرگون کند.

نتیجه‌گیری

۱. در بحث تعدد یا وحدت نوعی افراد انسان سه دیدگاه عمده وجود دارد:
 - وحدت نوعی افراد انسان در حدوث و بقا که دیدگاه مشائین است.
 - وحدت نوعی افراد انسان در حدوث و کثرت نوعی آن‌ها در بقا که دیدگاه ملاصدرا است.
 - کثرت نوعی افراد انسان پیش از حدوث و در حدوث و بقا که دیدگاه آیت‌الله فیاضی است.
۲. پس از بررسی انتقادی اقوال مزبور، به دلیل اختلاف نفوس انسانی، کثرت نوعی افراد انسان در بقا مورد پذیرش قرار گرفت و به همین دلیل کلام مشائین را نپذیرفتیم. به جهت جاری بودن این استدلال در حدوث افراد انسان، کثرت نوعی افراد انسان در حدوث را نیز پذیرفتیم و در نتیجه، تنها شق دوم کلام ملاصدرا یعنی کثرت نوعی افراد انسان در بقا مورد پذیرش قرار گرفت و شق اول یعنی وحدت نوعی افراد انسان در حدوث را نپذیرفتیم.
۳. در زمینه وحدت یا کثرت نوعی نفوس انسان، به تعدد نوعی افراد انسان در حدوث و بقا

قابل شدیم.

۴. تأثیر مسئله «وحدت یا کثرت نوعی نفوس» در علوم انسانی در دو بعد توصیفی و توصیه‌ای قابل توجه است:

- در زمینه تأثیر این بحث در بعد توصیفی علوم انسانی بیان شد که موضوع علوم انسانی رفتار انسان بوده و توصیف موضوع، مقدمه تبیین و تفسیر آن است؛ بنابراین، باید تمام توان خود را برای دقیق بودن توصیف به کار برد. همچنین، بیان شد که توجه به این مطلب یکی از موارد مهم در علوم انسانی است و در برخی از علوم مسائلی وجود دارد که تا حدی شبیه به موضوع مورد بحث بوده و شاید بتوان گفت که موضوع مورد بحث از ریشه‌های آن به شمار می‌رود. این بحث، شناخت تیپ‌های شخصیتی است که افراد را با توجه به صفاتی مانند درون‌گرایی، برون‌گرایی و غیره دسته‌بندی می‌کند و این شناخت در مواردی مانند مشاوره ازدواج، هدایت تحصیل دانش‌آموزان، انتخاب شغل مناسب و غیره تأثیرگذار است. بحث کثرت نوعی افراد انسان نیز همین‌گونه بوده و شناخت صحیح از آن می‌تواند به توصیف دقیق‌تری از رفتار انسان منجر شود. به طور مثال، میل به مادیات گرچه در بسیاری از انسان‌ها مشترک است، با توجه به نوع ملکی یا بهیمی، می‌توان در توصیف شخص، شدت این میل را نیز مشخص کرد.

- در زمینه تأثیر این بحث در بعد توصیه‌ای علوم انسانی نیز بیان شد که توصیه به تقویت، اصلاح یا تغییر یک رفتار در انسان، وابسته به توصیف دقیق از اوست و به همین دلیل اگر دو شخص رفتاری به ظاهر مشابه (مانند میل به مادیات) داشته باشند ولی توصیف ما از این دو شخص متفاوت باشد، توصیه ما برای تغییر آن رفتار نیز متفاوت خواهد بود.

۵. حاصل آنکه، در نظر گرفتن کثرت نوعی نفوس هم در جنبه‌های توصیفی و هم در جنبه‌های توصیه‌ای علوم انسانی تأثیرگذار و دارای اهمیت بسیار است.

کتابنامه

۱. قرآن کریم.
۲. ابن بابویه، محمد بن علی. ۱۴۱۳ق. من لا یحضره الفقیه. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۳. ابن سینا، حسین بن عبدالله. ۱۳۷۵. النفس من کتاب الشفاء. تحقیق علامه حسن زاده آملی. قم: مکتب الإعلام الإسلامی.
۴. _____ ۱۴۰۵ق. الشفاء (الطبیعیات). قم: کتابخانه عمومی حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی (ره).
۵. _____ ۱۳۷۹. النجاة. تهران: دانشگاه تهران.
۶. _____ ۲۰۰۷م. احوال النفس. پاریس: بیلبون.
۷. _____ ۱۹۵۳م. رسائل ابن سینا. استانبول: مطبعة ابراهیم خروز.
۸. اتکینسون، ریتا؛ اتکینسون، ریچاردسی؛ هیلگارد، ارنست وروپیکوت. ۱۳۸۱. زمینه روان شناسی هیلگارد. ترجمه محمدتقی براهنی و دیگران. تهران: رشد.
۹. دلاور، علی. ۱۳۸۰. مبانی نظری و عملی پژوهش در علوم انسانی و اجتماعی. تهران: رشد.
۱۰. سبزواری، هادی بن مهدی. ۱۳۶۹. شرح المنظومه. تعلیقات حسن زاده. تهران: ناب.
۱۱. شریفی، احمد حسین. ۱۳۹۵. روش شناسی علوم انسانی اسلامی. تهران: آفتاب توسعه.
۱۲. _____ ۱۳۹۳. مبانی علوم انسانی اسلامی. تهران: آفتاب توسعه.
۱۳. صدرالدین شیرازی. ۱۳۴۱. العرشیه. اصفهان: دانشکده ادبیات و علوم انسانی.
۱۴. _____ ۱۳۶۰. الحکمة المتعالیه فی الأسفار العقلیه الأربعة. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۱۵. _____ ۱۳۶۳. مفاتیح الغیب. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران.
۱۶. _____ ۱۳۸۱. المبدأ و المعاد. تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
۱۷. _____ ۱۳۸۶. الشواهد الربوبیه فی المناهج السلوکیه. قم: بوستان کتاب.
۱۸. طباطبایی، سید محمد حسین. ۱۳۷۴. بدایة الحکمة. قم: مؤسسه النشر اسلامی.
۱۹. فیاضی، غلامرضا. ۱۳۸۹. علم النفس فلسفی. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
۲۰. مجلسی، محمدباقر. ۱۴۰۳ق. بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار. بیروت: دار احیاء التراث العربی.

۲۱. مصباح یزدی، محمدتقی. ۱۳۶۶. آموزش فلسفه. تهران: سازمان تبلیغات اسلامی.
۲۲. _____ ۱۳۹۲. رابطه علم و دین. تحقیق و نگارش: علی مصباح. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).

